

قانونگذاری جنایی در پرتو نظریه مصالح (مهندسی

اجتماعی): با تأکید بر نهاد تعویق صدور حکم

امیرحمزه زینالی* و حسین محمد کوره‌پز**

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۹/۳	تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۳/۱۳
-----------------------	-----------------------

در یک برش تاریخی طولانی، پابندی افراطی قانونگذار به قاعده‌های حقوقی غیرقابل انعطاف و سخت از یکسو و نیز اتخاذ رویکرد قضایی جزم‌اندیشانه و فنی محض به مقررده‌های قانونی در فهم آن نزد دادرسان از سوی دیگر، موجب شد تا در وهله نخست، قوانین در بافتی زابیده شوند که قانونگذار کمترین توجهی به شرایط اجتماعی، مناسبات اقتصادی، بسترهای فرهنگی و یافته‌های دیگر علوم اجتماعی نداشته و در وهله پسینی نیز، حکم دادرس «ناعادلانه» جلوه کند؛ زیرا بی‌شک چنین حکمی در تأمین دفاع اجتماعی ناموفق بوده یا مصالح بزهدکار و بزهدیده را نادیده انگاشته است. در مخالفت و به‌منظور برون‌رفت از چنین شکل‌گرایی حقوقی است که نظریه مصالح (مهندسی اجتماعی) بیان می‌دارد: باید به دنبال ایجاد نظامی از ارزش‌ها بود که با آن بتوان مصالح متضاد را سنجید، ارزش‌گذاری کرد و میان‌شان توازن و توافق برقرار ساخت. ایجاد توازن میان مصالح مختلف پس از افراط و تفریط‌های صورت گرفته در برش‌های تاریخی گوناگون، امروزه موضوع حقوق کیفری مدرن است. قانونگذار ایرانی به‌ویژه در خصوص نهادهای ارفاقی نظیر نهاد تعویق صدور حکم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، سه مصلحت اساسی را پیگیری کرده است؛ تأمین دفاع اجتماعی، اصلاح و بازسازی بزهدکار و حمایت از بزهدیده. در نوشتار حاضر، این نهاد در بستر نظریه مصالح با رویکردی جرم‌شناختی مورد تحلیل قرار گرفته و میزان موفقیت قانونگذار در ایجاد توازن میان مصالح گوناگون بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی حقوقی؛ مهندسی اجتماعی؛ نظریه مصالح؛ شکل‌گرایی حقوقی؛ تعویق صدور حکم

* دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه تربیت مدرس؛

Email: amirhamzeh.zeinali@gmail.com

** دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)؛

Email: kourepaz.ut@gmail.com

مقدمه

بررسی تاریخ تحولات حقوق کیفری و اندیشه‌های حاکم بر آن از زمان شکل‌گیری دولت‌های ملی و استقرار فرایند قانونگذاری جنایی نشان می‌دهد نظریه مصالح همیشه مدنظر قانونگذاران جنایی در دو بعد ماهوی و شکلی بوده است. در نتیجه، پس از خروج حقوق کیفری از افراط و تفریط‌های متعدد، ایجاد توازن بین سه مصلحت مهم در تحولات و شکل‌دهی نهادهای کیفری مورد توجه قانونگذاران بوده است. هرچند فرایند این تحولات نشان می‌دهد همواره دستخوش افراط و تفریط بوده است، اما امروزه تا حدود زیادی می‌توان گفت چنین توازنی ایجاد شده است یا تلاش می‌شود که استقرار یابد. اولین آنها حمایت از جامعه و تأمین نظم و امنیت عمومی است. در ابتدای شکل‌گیری حقوق کیفری مدرن تصور بر این بود که با تعیین مجازات و اجرای سریع و کامل آن، نظم و امنیت برقرار می‌شود. در واقع این ایده دنبال می‌شد که مجرم با نقض قوانین کیفری و عبور از محدوده‌های کیفری، موجبات برهم خوردن توازن و نظم موجود را فراهم ساخته است که از گذر اجرای کامل مجازات و در نظر گرفتن مسئولیت کیفری صرفاً برای او در قبال اعمال ارتكابی‌اش، عدالت برقرار و نظم از دست‌رفته باز خواهد گشت. در این بستر، برای مجرم کیفر تعیین شده بود و مجازات‌ها، هدف ارباب خاص و عام افراد و در نتیجه بازدارندگی از تکرار جرم را دنبال می‌کردند که تأمین این هدف با اجرای کامل و قاطع مجازات مفروض انگاشته می‌شد (مؤذن‌زادگان و محمدکوره‌پز، ۱۳۹۵: ۵۹-۵۸).

نتیجه این رویکرد مکانیکی و تاحدودی ریاضی و مطلق‌گرایانه در سده‌های گذشته - به‌ویژه سده هجدهم میلادی - این بود که قوانین جزایی به نهادهای کیفری که براساس ویژگی‌های مجرم و اوضاع و احوال مجرمانه می‌توانستند دست قاضی را در تخفیف مجازات و اعطای فرصت‌های اصلاحی - به‌عبارت‌دیگر سیاست تفرید مجازات‌ها - به فرد مجرم باز گذارند، توجهی نداشتند. قانون جزای اولیه فرانسه معروف به «کد کیفری ناپلئون» از این ایده تبعیت کرده بود (دوره توجه به مصالح اجتماعی).

اما این دیدگاه انتزاعی در پرتو علم‌گرایی سده نوزدهم دچار تحولات اساسی شد. هرچند ابتدا در پاسخ به این رویکرد تفریطی؛ یعنی دیدگاه مبتنی بر نادیده‌انگاری شخص

بزهکار و توجه صرفاً به جرم ارتكابی، نظریه‌های افراطی مبتنی بر حذف کامل قانون کیفری، قاضی و دادگاه مطرح شد (آنسل، ۱۳۷۵: ۳۹)، اما به تدریج این عینیت‌گرایی و واقع‌نگری در پرتو تولد جرم‌شناسی و در نتیجه تلاش‌های طرفداران مکتب تحقیقی در ایتالیا و نیز با پیگیری اندیشه اصلاح و درمان در چارچوب نهادهای حقوق کیفری، به نقطه تعادل رسید. در این بستر، مجرم فردی است که دستخوش جبرهای پیچیده فردی-اجتماعی است و غالباً بی‌آنکه خود به شکلی مصمم بر ارتكاب جرم اراده کرده باشد، در مسیر فعل مجرمانه قرار می‌گیرد. این ایده موجب شد تا هیولای ساخته و پرداخته شده سده‌های گذشته از بزهکار تغییر یابد و مجرم به‌عنوان انسانی نیازمند به کمک و راهنمایی و نیز شایسته تربیت و اصلاح مورد توجه قرار گیرد. جرم‌شناسی اصلاح و درمان از یکسو با رویکردی پزشکی و با بهره‌گیری از روش‌های خاص در قالب استفاده از روش‌های علمی علت‌شناسی بزهکاری از گذر روش بالینی و بررسی وضعیت فردی و خانوادگی و اجتماعی فرد مجرم و در نتیجه، تشخیص میزان «حالت خطرناک» او، این امر را دنبال می‌کند. همچنین از سوی دیگر، تدابیری را در جهت اصلاح و درمان و بازگرداندن او به شرایط عادی به دلیل تغییر شرایط آسیب‌شناختی جسمانی، روانی و خانوادگی پیشنهاد می‌کند. پیدایش این رویکرد موجب شد تا قانونگذاران اختیارات گسترده‌ای به دادگاه‌ها اعطا کنند تا مراجع رسیدگی بتوانند در جهات یاد شده از کیفیات تخفیف‌دهنده سود برند، مجازات را معلق کنند یا با اعطای آزادی مشروط به یاری بزهکار بشتابند (دوره توجه به مصالح فرد مجرم).

اما برای رسیدن کامل به این توازن، تحول دیگری نیز در پارادایم حاکم بر حقوق کیفری لازم بود. به تدریج این اندیشه مطرح شد که در این بین، روی دیگر معادله جرم و شخصی که در ابتدا و پیش از شکل‌گیری نظام‌های عدالت کیفری صاحب اصلی دعوا بود، نادیده گرفته شده است. در نتیجه، توجه به بزه‌دیده در پرتو علم «بزه‌دیده‌شناسی» پیشنهاد شد. در واقع این ایده که سیاستگذاری کیفری بدون توجه به این رکن مهم فرایند جنایی و حمایت از او در فرایند کیفری به هیچ عنوان به نتایج مطلوب نخواهد رسید. در نتیجه، در کنار رویکرد جرم‌مداری که دغدغه اصلی آن عدالت استحقاقی و حمایت از جامعه و تأمین نظم و امنیت عمومی است و نیز مجرم‌محوری جرم‌شناسی اصلاح و درمان که توجه به شخص مجرم و

اوضاع و احوال حاکم بر ارتکاب جرم را در این سیاستگذاری و نهادسازی کیفری پیشنهاد می‌کند، رهیافت جدید بزه‌دیده‌مداری؛ توجه به نیازهای بزه‌دیده و نیز جبران ضرر و زیان وارده به او در این فرایند را توصیه کرد (دوره توجه به مصالح شخص قربانی جرم).

رسالت نوشتار پیش‌رو، پاسخ به این پرسش است که در عصر حاضر، نظریه مصالح (مهندسی اجتماعی) در قانونگذاری جنایی به‌ویژه قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ چه جایگاهی داشته و تا چه اندازه این نظریه، هنجارمند و در قالب مقرره‌های قانونی عینیت یافته است. به‌منظور پاسخ به پرسش‌های بالا، مطالب این نوشتار نخست به بحث پیرامون تبیین نظریه مصالح یا مهندسی اجتماعی می‌پردازد و سپس از کاربست رهنمودهای این نظریه در خصوص یکی از نهادهای ارفاقی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛ یعنی نهاد تعویق صدور حکم سخن گفته خواهد شد. بدیهی است این نظریه تنها به نهادهای ارفاقی اختصاص ندارد و می‌توان با عرضه رهنمودهای این نظریه بر سایر تأسیسات حقوق کیفری نیز میزان پایبندی قانونگذار به این مصالح سه‌گانه را ارزیابی کرد.^۱

۱. تبیین نظریه مصالح یا مهندسی اجتماعی

۱-۱. مخالفت با شکل‌گرایی حقوقی در بستر نظریه واقع‌گرایی

انتقادهای وارده به جریان غالب شناخته شده در نظام‌های حقوقی که از آن به‌عنوان «شکل‌گرایی حقوقی»^۲ یاد می‌شود، موجب شکل‌گیری اندیشه‌هایی شد که با توجه به عناصر اجتماعی و در پرتو مصالح عمومی، واقع‌گرایی در نظام حقوقی را پیشنهاد داد. مکاتب شکل‌گرا، علم حقوق را منحصر به شناخت قواعدی می‌دانند که از مطالعه و تحلیل آرای دادگاه‌های عالی استخراج می‌شود و حقوق نیز چیزی نیست جز اعمال این قواعد کلی ثابت و مشخص بر موارد عینی خارجی که در دعاوی مختلف مطرح می‌شود (Posner, 1990) به این ترتیب، درحالی که مکتب شکل‌گرایی، حقوق را مجموعه‌ای از قواعد و مقررات سامان‌بخش زندگی بشری و روابط اجتماعی (Duxbury, 1995) و در واقع، قواعد برآمده از

۱. جهت مطالعه بیشتر در زمینه جنبه‌های حقوقی نهاد تعویق صدور حکم نک: توجهی و محمد کوره‌پز، ۱۳۹۲.

مقررات موضوعه را به‌عنوان تنها ابزار تحلیل و استنتاج قضایی می‌پندارد، مکتب «واقع‌گرایی حقوقی»^۱ بر آن است که علم حقوق در پیوندی ناگسستنی با ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قرار داشته و به‌این ترتیب لازم است قاضی در استنتاجات قضایی به شرایط پیرامونی نیز توجه کند (Bodenheimer, 1974: 12-21). اندیشمندانی مانند «هولمز»^۲، «کاردوزا»^۳ بر این نکته تأکید داشتند که علم حقوق تنها استنتاج از گزاره‌های اخلاقی و اصول کلی حقوقی نیست، بلکه چیزی است که دادگاه‌ها در عمل انجام می‌دهند. دیدگاه‌های واقع‌گرایی حقوقی برآنند که هرچند روش‌های منطقی و استدلالی مفید و در مواردی راهگشاست؛ وانگهی در بسیاری از موارد نمی‌توانند پرده از چهره حقیقت برداشته و واقعیت مسئله را نمایان سازند. به‌این ترتیب، توسل صرف و توأم با تعصب به روش‌های منطقی در تحلیل‌های حقوقی این علم را از هدف اولیه‌اش دور می‌سازد. از دیدگاه هولمز، حقوق بیانگر منافع و مصالح حاکم بر جامعه است. او حقوق را وسیله‌ای برای نیل به اهداف اجتماعی می‌داند و از این رو معتقد بود شناخت شرایط اجتماعی، لازمه فهم حقوق است و قانونگذاران و دادرسان باید با جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی حقوق آشنا باشند (Posner, 1987: 123). بر این اساس، سیطره اندیشه‌های شکل‌گرا بر نظام قانونگذاری حقوق را تبدیل به علمی مکانیکی کرده که بیش از آنکه برآمده از واقعیت‌های اجتماعی و شرایط پیرامونی باشد، صحنه جدال اندیشه‌هایی است که تلاش می‌کنند با توسل به استدلال‌های منطقی و به‌ظاهر عقل‌مدارانه، خود را بر دیگری غلبه دهند. درحالی که حقوق پدیده‌ای اجتماعی است و به جای جدل در میان نوشته‌ها و کتب، باید به دنبال حقوق زنده و عملی بود که در پی عملی شدن عدالت و خواسته‌های جامعه و رفع نیازهای جامعه است. بر این پایه، شناخت جامعه و جایگاه حقوق در روابط اجتماعی، امری غیرقابل اجتناب در حیات حقوق شمرده می‌شود (Freeman and Lloyd Hampstead, 1985).^۴ کاردوزا نیز به‌عنوان

1. Legal Realism

2. Holmes

3. Cardoza

۴. جلوه‌هایی از سیطره اندیشه شکل‌گرایی حقوقی در فقه اسلامی و نظام حقوقی ایران قابل شناسایی است. تاریخ فقه

اسلامی سرشار از اندیشه‌های فقهای «نص‌گرایی» است که عمدتاً با عبادی پنداشتن مقررات حقوقی اسلام و با کمترین ←

یکی دیگر از طرفداران مکتب واقع‌گرایی حقوقی ضمن ارائه تحلیلی میانه و پذیرش الگوهای تحلیل منطقی بر این باور است که ملاحظات مبتنی بر سیاست اجتماعی، در آرای قضایی کاملاً قابل شناسایی است (Bodenheimer, 1974: 121). یکی دیگر از مدافعان تحلیل حقوق با لحاظ واقعیت‌های اجتماعی «راسکو پاند»^۱ است. پاند با تشبیه حقوق به مهندسی اجتماعی آن را عهده‌دار ایجاد توازن و تعادل میان منافع فردی، گروهی و جمعی می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که باید حقوق با کاربست روش‌های حل تعارض منافع بتواند به معیارهای عدالت نزدیک‌تر شود (بابایی، ۱۳۸۶: ۲۴).

۱-۲. نظریه مهندسی اجتماعی: به دنبال ایجاد توازن میان مصالح

«راسکو پاند، از متفکران برجسته مکتب واقع‌گرایی حقوقی، انتقادات و ملاحظات جدی نسبت به افکار شکل‌گرایی «لانگدل»^۲ و همفکرانش مطرح کرد. از نظر وی روشنگری و یافته‌های دیگر علوم اجتماعی باید در حقوق وارد شود. در نظر او، حقوق مجموعه و علم جدایی از دیگر علوم اجتماعی نیست. قضات باید از شرایط اجتماعی و اقتصادی که مرتبط با حقوق است و همچنین آثار رأی خود بر جامعه آگاهی داشته و برای کسب این آگاهی در جهت کسب و گسترش این شناخت کوشا باشند. او مدافع تحول حقوق با لحاظ واقعیت‌های اجتماعی بود. انتقاد او به شکل‌گرایی حقوقی به این علت بود که این گرایش، حقوق را به رویه مکانیکی تبدیل می‌کرد، درحالی‌که حقوق پدیده اجتماعی است و به جای جدل در میان نوشته‌ها و کتب، باید به دنبال حقوق زنده و عملی بود که در پی عملی شدن عدالت و خواسته‌های جامعه و رفع نیازهای جامعه است. بر این پایه، شناخت جامعه و جایگاه حقوق در روابط اجتماعی، امری غیرقابل اجتناب در حیات حقوق شمرده می‌شود» (همان: ۲۳-۲۴). امروزه این دیدگاه در انعطاف‌پذیری نهادهای حقوق کیفری که در

→ توجه به مقتضیات زمانی - مکانی و مصالح اجتماعی، به تکرار مقررات کهن حقوقی بسنده و به‌جای تلاش در جهت یافتن واقعیت‌های اجتماعی و تطبیق مقررات شرعی با آنها، بیشتر بر تولید روش‌های منطقی و استدلالی تأکید داشته‌اند. نمونه چنین فتوای‌های شکل‌گرایی را آشکارا می‌توان ذیل مبحث «ضمان عاقله» مشاهده کرد.

1. Rosco Pound
2. Langdell

گذشته نه‌چندان دور، رویه‌ای مکانیکی را دنبال می‌کردند نیز تأثیرگذار بوده است. در دهه سوم و چهارم سده بیستم، نهالی روید که معمولاً از آن به «واقع‌گرایی حقوقی»^۱ تعبیر می‌شود و پیوسته کمابیش به شکلی تعدیل یافته در حال اثرگذاری بر روند تفکر حقوقی است. واقع‌گرایان بر ضد تعریف‌های سنتی از حقوق که آن را مجموعه قواعدی می‌دانند که با کاربرد منطق در حقایق یک اختلاف/دعوی، می‌تواند تصمیمی قابل پیش‌بینی اتخاذ کند، به‌سختی واکنش نشان دادند. آنان بر نقش تصمیم‌گیری آزاد دادرسان و هیئت‌منصفه در یافتن «حقایق» یک پرونده تأکید می‌کردند و حتی نقش آفرینش‌گری آن را در گزینش میان قواعد متضاد و اصول اجرایی و عملی گوشزد می‌ساختند. بر این پایه، پاند به پیروی از «ایرینگ»^۲ فرایندهای حقوقی را به‌عنوان قالبی از بازرسی اجتماعی می‌دانست که همگی مصالح و منافع متضاد و رویارو در جامعه از آنها بررسی، سنجیده و پذیرفته یا رد می‌شود. اهمیت پاند در آن است که برای حقوقدان نقش سترگی در تحولات اجتماعی قائل است. او حقوقدان را «مهندس اجتماع» و حقوق را «مهندسی اجتماع»^۳ می‌شناسد. هدف مهندسی اجتماعی آن است که احتیاجات فردی و نیازهای اجتماعی را با حداکثر بهره‌مندی افراد و حداقل اتلاف نیرو و اصطکاک میان افراد تأمین کند (Pound, 1912: 512). او بیان می‌دارد که در سده نوزدهم، تاریخ حقوق بیشتر به‌عنوان گزارشی از شناخت پیوسته و رو به افزایش حقوق فردی نگاشته می‌شد که اغلب آن را «طبیعی» و مطلق می‌دانستند. ولی در سده بیستم، این تاریخ باید با توجه به شناخت پیوسته گسترده‌تری از خواسته‌های انسانی، نیازهای بشری و مصالح اجتماعی بازنگری شود. پاند میان «منافع فردی»، «منافع همگانی» و «منافع اجتماعی» جدایی می‌نهد. منافع یا مصالح فردی عبارت است از ادعاها، خواسته‌ها یا امیالی که بی‌درنگ در زندگی فردی تکامل یافته است و از نظر آن زندگی مورد توجه قرار گرفته است. مصالح همگانی، خواسته‌ها، ادعاها و امیالی است که در هر جامعه منظم سیاسی رشد کرده و از نظر آن سازمان، مورد تأکید است. مصالح اجتماعی، خواسته‌ها، گرایش‌ها و ادعاهایی است که در زندگی

1. Legal Realism

2. Ihering

3. Social Engineering

اجتماعی جامعه متمدن تکامل یافته است و مورد توجه آن سازمان و زندگی قرار دارد (صانعی، ۱۳۸۱: ۴۸). مسئله اساسی در نظریه مصالح آن است که چگونه باید آنها را با یگدیگر سنجید و میان‌شان توازن و توافق برقرار کرد. عقیده خود پاندا این است که مصالح را باید همیشه در یک سطح و طبقه مورد قضاوت قرار داد (همان: ۷۲). از دیدگاه «پاندا»، مصالح وابسته به امنیت عمومی، حیات فردی، پشتیبانی از اخلاق، نگهداری از منابع اجتماعی (طبیعی و انسانی) و مصلحت اقتصادی، سیاسی و پیشرفت فرهنگی در رده‌بندی «مصالح اجتماعی» قرار می‌گیرد (Bodenheimer, 1974: 119). «پاندا» برخی مصالح را بر پاره‌ای دیگر در زمان یا دوره برتری می‌دهد. با این همه، پاندا بر آن است که نیاز اساسی، داشتن نظامی از ارزش‌هاست که با آن بتوان مصالح متضاد را سنجید و ارزش‌گذاری کرد و به تصمیمی دست یافت که پیروزمندانه و کام‌بخش است.

همچنان که گفته شد پاندا حقوق را به «مهندسی اجتماعی» تشبیه می‌کند که بین منافع و گرایشات مختلف اجتماعی (مشخصاً منافع خصوصی، عمومی و اجتماعی) تعادل برقرار می‌کند و درصدد حداکثر کردن بهره‌وری جامعه و حداقل کردن زایدات و اصطکاک آن است. با به‌کارگیری روش‌ها و مطالعات علمی و موازنه در تعارض منافع، سیستم حقوق در خدمت عدالت و انصاف خواهد بود (بابایی، ۱۳۸۶: ۲۴). اگرچه این نظریه‌ها ابتدا در حقوق مدنی یا حقوق اساسی مطرح شدند (خالقی و شاهچراغ، ۱۳۹۳: ۵۴)، امروزه رد پای این نظریه را در بسیاری از نهادهای حقوق کیفری همچون «آزادی مشروط»^۱ و «تعویق صدور حکم» می‌توان مشاهده کرد. نهادهایی که در تلاش هستند میان منافع همگانی از گذر توجه به بزهدار، بزه‌دیده و منافع جامعه، به نوعی تعادل ایجاد کنند.^۲

۲. تحلیل نهاد تعویق صدور حکم در بستر نظریه مصالح (مهندسی اجتماعی)

اگرچه در قانون مجازات اسلامی تعریفی از نهاد مذکور ارائه نشده است ولی می‌توان بیان داشت: «تعویق صدور حکم در اصطلاح به معنای اختیار دادگاه صالح در به تأخیر انداختن

۱. جهت مطالعه در این زمینه نک: زینالی، ۱۳۸۹.

۲. جهت مطالعه بیشتر در این باره نک: شاهچراغ، ۱۳۹۳.

صدور حکم بعد از مجرم شناختن بزهکار می‌باشد» (Grant, 1988: 276). در واقع قاضی با توجه به شرایط و اوضاع احوالی که فرد مرتکب جرم شده و نیز خصوصیات فردی، اجتماعی و خانوادگی وی، صدور حکم را به تعویق می‌اندازد تا با این تصمیم موجبات اصلاح و بازاجتماعی شدن مجرم را فراهم کند. به این ترتیب می‌توان تعویق صدور حکم را این گونه تعریف کرد: «عدم صدور حکم محکومیت پس از مجرم شناختن فرد مرتکب با توجه به خصوصیت جرم ارتكابی و ویژگی‌های فردی وی».

نهاد تعویق صدور حکم اگرچه پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، هیچ سابقه‌ای در متون قانونی کشورمان نداشت، اما در برخی لوایح مربوط به دادرسی اطفال و نوجوان، ظهور پیدا کرده بود که البته تاکنون هیچ‌یک از آنها نمود قانونی پیدا نکرده‌اند.^۱ این تأسیس در یک برهه زمانی خاص و با فلسفه حمایت از کودکان و نوجوانان بزهکار، به صورت وارداتی از دیگر نظام‌های حقوقی اقتباس شده است؛ زیرا نهاد مذکور مصلحت طفل را بر رعایت تشریفات قانونی مبنی بر «لزوم صدور حکم پس از بررسی پرونده» ترجیح داده است. لوایح مذکور و پیشینه تاریخی آن در دیگر نظام‌های حقوقی نیز نشان می‌دهد این نوع ترتیب رسیدگی، بیشتر در دادرسی اطفال و نوجوان به کار می‌رود^۲ و در رسیدگی به جرائم بزرگسالان از جایگاهی برخوردار نیست (جمشیدی، ۱۳۸۲: ۱۰۰). اما امروزه نهاد تعویق در اکثر کشورهای دنیا (نظیر فرانسه و آلمان) به صورت مطلق پیش‌بینی شده است و درباره بزرگسالان

۱. برای نمونه در این زمینه می‌توان به لایحه قانونی رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان اشاره کرد. ماده (۲۵) این لایحه قانونی مقرر می‌داشت: «دادگاه می‌تواند پس از رسیدگی و احراز مجرمیت، صدور رأی را با توجه به وضع طفل یا نوجوان با تعیین دستورهای مقرر در مواد (۳۲) و (۳۳) حداکثر تا ۲ سال به تعویق بیاندازد. هرگاه طفل یا نوجوان در این مدت دستور دادگاه را اجرا کرده باشد، دادگاه پس از دریافت گزارش مددکار اجتماعی مبنی بر حسن رفتار طفل یا نوجوان می‌تواند قرار موقوفی تعقیب صادر یا طفل یا نوجوان را از مجازات معاف کند یا با رعایت تخفیف حکم مقتضی صادر کند». همچنین ماده (۴۵) لایحه حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان از به تعویق انداختن صدور حکم درباره والدین کودک در جرایم خاص ارتكابی علیه آنها، خبر می‌دهد.

۲. به عنوان مثال در دادرسی‌های مربوط به اطفال و نوجوانان پسر تا سن سیزده سال که در رسیدگی دادگاه‌های انگلستان مجرم شناخته شده‌اند، شایع‌ترین تصمیم در مورد آنها، تعویق صدور حکم مجازات بود به طوری که در سال ۱۹۹۴، دادگاه‌ها در مورد ۵۲ درصد از مجرمان نوجوان، رأی به تعویق صدور حکم مجازات دادند (دوگلاس، ۱۳۸۳: ۲۰۳).

نیز اعمال می‌شود؛^۱ زیرا اگر فلسفه نهاد مذکور را جلوگیری از مجازات مجرمان غیرخطرناک بدانیم، می‌توان این نهاد را درباره هر دو دسته از مجرمان اعمال کرد. به همین دلیل است که قانونگذاران فرانسوی (در ماده ۶۰-۱۳۲) و آلمانی (در ماده ۵۹)) رده سنی خاصی را متذکر نشده‌اند و فرد بزه‌کار به‌صرف داشتن شرایط مرقوم در قوانین مذکور، از این ارفاق قانونی برخوردار می‌شود. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز با تأسی از قانونگذار فرانسوی هیچ تفکیکی میان کودکان با مسئولیت کیفری و بزرگسالان قائل نشده است جز آنکه در ماده (۹۴) قانون مجازات اسلامی از اطفال و نوجوانان حمایت افتراقی و خاص به‌عمل آورده است.

۱-۲. رویکرد مبتنی بر حمایت جامعه و تأمین نظم عمومی

یکی از موارد بسیار مهم در نظریه مهندسی اجتماعی، توجه به مصالح جامعه در قانونگذاری و تصمیمات قضایی است. امروزه تأمین نظم، امنیت و آسایش عمومی، عمده‌ترین توجیه و دلیل برای جرم‌انگاری بسیاری از رفتارها می‌باشد تا جایی که برخی بیان داشته‌اند نقش حقوق جزا تأمین‌بنیادی نظم اجتماعی است؛^۲ نظمی که برای بقای جامعه اساسی است. ورای منافع خصوصی قربانیان مستقیم جرم، همیشه منافع جامعه نیز آسیب می‌بیند. توضیح اینکه هر عمل مجرمانه، در حدودی که حقوق فردی را نقض می‌کند، در همان حدود و بدان وسیله قواعدی را که جامعه به‌منظور تأمین و حمایت اجرای آزاد حقوق شناخته شده برای اعضای جامعه خود وضع کرده است، نقض می‌کند. به این دلیل است که هر عمل مجرمانه، حتی موقعی که به‌طور مستقیم متوجه حقوق فرد معین است، عمل ضداجتماعی تلقی می‌شود؛ زیرا به نظم جامعه آسیب می‌زند. افزون بر این، به هم خوردن نظم عمومی همواره با هزینه‌های سنگینی برای اقتصاد کشور همراه است (استفانی، لواسور و بولوک، ۱۳۷۷: ۱۱). خلاصه، آنچه که برای حقوق کیفری اساسی است، حمایت از نفع اجتماعی است؛ اگر قانونگذار افراد خصوصی و اموال‌شان را حمایت می‌کند، فقط به‌دلیل خود آنها نیست، بلکه به این اعتبار نیز است که آنها جنبه‌ای از نفع عمومی‌اند. از این رو، اغلب جرائم علیه منافع عمومی کشور است

۱. جهت ملاحظه مقرره‌های مرتبط با نهاد تعویق صدور حکم در قانون مجازات فرانسه نک: لوترمی، ۱۳۸۷ و همچنین درخصوص نهاد مذکور در قانون مجازات آلمان نک: بوهلاندر، ۱۳۸۹.

(گسن، ۱۳۷۹: ۱۳). در واقع می‌توان گفت که وجه غالب توسل به «اصل صدمه»^۱ به منظور جرم‌انگاری، «کارکرد حمایتی» حقوق کیفری است. اما در جرم‌انگاری براساس تأمین نظم، امنیت و آسایش عمومی، بیشتر «کارکرد کنترلی» آن مدنظر قرار می‌گیرد و بر این اساس، قانونگذار به‌زعم خود برای تأمین نظم و آرامش جامعه و نیز کاهش و پیشگیری از به‌خطر افتادن موجودیت آن، خود را مجاز به مداخله در محدوده آزادی‌های افراد با ابزارهای سرکوبگر کیفری می‌داند. بنابراین، در این رهیافت بر اهداف جمعی در مقابل اهداف فردی پافشاری می‌شود و از این ایده پیروی می‌گردد که تأمین آزادی فردی همیشه به سود اجتماع تمام نمی‌شود زیرا در غالب موارد فقط منافع جمع با محدود کردن آزادی فردی ملازمه دارد؛ برخلاف آنچه طرفداران حقوق فردی ادعا می‌کنند. از دیدگاه اجتماعی، فرد هیچ حق مطلقی در برابر منافع عموم ندارد. زندگی با دیگران یک سلسله تکالیف گوناگون برای او به‌وجود آورده است و آزادی او چه در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و چه در قراردادها تا جایی محترم است که منافع عمومی آن را ایجاب کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۶۲).

بدین‌سان، براساس دیدگاه «نظم‌مدار» و «امنیت‌گرایانه» به حقوق کیفری، قانون کیفری از یکسو به حمایت از جامعه علیه کسانی که نظم اجتماعی را مختل می‌کنند و از دیگرسو، به حمایت از ارزش‌های مورد پذیرش جامعه یا ارزش آفرینی می‌پردازد. بر این اساس، قانون کیفری حاکم بر هر جامعه به دو انتظار پاسخ می‌دهد: اول، ایجاد نظم حقوقی که منطبق با ساختار کلی جامعه و نظم سیاسی است. دوم، نشانگر ارزش‌ها و معیارهای مورد قبول جامعه است (کوشا و شاملو، ۱۳۷۶: ۲۸۹). در نهاد تعویق صدور حکم نیز، این رسالت مهم مدنظر قرار گرفته است. موارد زیر نشان می‌دهد درخصوص نهاد تعویق صدور حکم، قانونگذار تا چه اندازه حمایت از جامعه در برابر بزهکاران خطرناک و در نتیجه تأمین نظم عمومی را در اولویت قرار داده است.

۱-۱-۲. میزان مجازات جرم ارتكابی

آنچه واضح است، هرچه عمل مجرمانه - اگرچه در جوامع گوناگون براساس نوع

حاکمیت، ارزش‌ها و منافع متفاوتی وجود دارد، اما همسانی آنها بیش از گوناگونی آنهاست - ناپسندتر و منزجرکننده‌تر باشد، بیشتر نظم اجتماعی را ملتهب می‌سازد. در نتیجه باید کیفی‌های شدیدتر و سنگین‌تری برای مجرم در نظر گرفته شود.

صدور حکم قرار تعویق تنها در جرائم ارتکاب‌یافته موجب تعزیر امکان‌پذیر است. بنابراین مجازات‌های شرعی حدود، قصاص، دیات و تعزیرات منصوص شرعی،^۱ غیرقابل تعویق است. افزون بر این، صرف تعزیری بودن جرم ارتکابی کافی نیست بلکه همان‌طور که در صدر ماده (۴۰) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر شده است: «در جرائم موجب تعزیر درجه شش تا هشت...»^۲ است که دادگاه مجاز به استفاده از چنین نهادی می‌باشد.

۱. قانونگذار بدون تعیین ضابطه‌ای مشخص برای تشخیص تعزیرات منصوص شرعی از غیر آن، تعزیرات منصوص را از اعمال برخی مقررات خارج کرده است. در این زمینه تبصره «۲» ماده (۱۱۵) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بیان می‌دارد: «اتفاق مقررات این ماده و همچنین بند «ب» ماده (۷) و بندهای «الف» و «ب» ماده (۸) و مواد (۲۷)، (۳۹)، (۴۰)، (۴۵)، (۴۶)، (۹۳)، (۹۴) و (۱۰۵) این قانون شامل تعزیرات منصوص شرعی نمی‌شود».

۲. لازم به ذکر است که در ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مجازات‌های تعزیری برحسب شدت به هشت درجه از شدید به ضعیف، تقسیم شده است. براساس این ماده، مجازات‌های تعزیری درجه شش تا هشت عبارت‌اند از:

درجه ۶

- حبس بیش از شش ماه تا دو سال،
- جزای نقدی بیش از بیست میلیون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال تا هشتاد میلیون (۸۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال،
- شلاق از سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه و تا نود و نه ضربه در جرایم منافی عفت،
- محرومیت از حقوق اجتماعی بیش از شش ماه تا پنج سال،
- انتشار حکم قطعی در رسانه‌ها،
- ممنوعیت از یک یا چند فعالیت شغلی یا اجتماعی برای اشخاص حقوقی حداکثر تا مدت پنج سال،
- ممنوعیت از دعوت عمومی برای افزایش سرمایه برای اشخاص حقوقی حداکثر تا مدت پنج سال،
- ممنوعیت از اصدار برخی از اسناد تجاری توسط اشخاص حقوقی حداکثر تا مدت پنج سال.

درجه ۷

- حبس از نود و یک روز تا شش ماه،
- جزای نقدی بیش از ده میلیون (۱۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال تا بیست میلیون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال،
- شلاق از یازده تا سی ضربه،
- محرومیت از حقوق اجتماعی تا شش ماه.

درجه ۸

- حبس تا سه ماه،

فلسفه این امر چیزی جز حمایت از جامعه در برابر مجرمانی نیست که خطرناکی بیشتری دارند. به عبارت دیگر، مجازات‌های مندرج در درجه‌های شش تا هشت نشان می‌دهد قانونگذار استفاده از نهاد تعویق صدور حکم را تنها در خصوص جرائم کم‌اهمیت به مصلحت دانسته است زیرا چنین مجرمانی دارای ظرفیت بزهکارانه بالایی نیستند و اصولاً جامعه نیز از صدمات وارده ناشی از آن، متضرر نمی‌شود.

۲-۱-۲. میزان خطرناکی بزهکار

یکی از برجسته‌ترین شاخص‌های سنجش خطرناکی در مطالعات جرم‌شناختی، سابقه‌دار بودن یا به عبارتی «تکرار بزهکاری» است. بررسی این عامل از این جهت مهم است که می‌تواند اساس سیاستگذاری‌های عمومی و مبنای راهبردهای جنایی قرار گیرد (غلامی، ۱۳۸۲: ۲۸۸). برای نمونه در خصوص کدام‌یک از بزهکاران باید راهبرد اصلاح و بازپروری صورت گیرد یا درباره گونه‌های خطرناک‌تر بزهکاران، با سرکوب و سلب توان آنان را از جامعه حذف کرد.

داشتن سابقه کیفری مؤثر نشان از خطرناک بودن مجرم دارد، در نتیجه چنین مجرمی دارای ظرفیت جنایی بالاست و نمی‌توان اقدامات ارفاقی نظیر نهاد مذکور را در حق وی اعمال کرد. به همین دلیل است که قانونگذار در بند «ت» ماده (۴۰) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، «فقدان سابقه کیفری مؤثر» را یکی از شرایط صدور قرار تعویق صدور حکم دانسته است. تبصره این ماده نیز در بیان سابقه کیفری مؤثر این‌گونه اشعار می‌دارد: «محکومیت مؤثر، محکومیتی است که محکوم را به تبع اجرای حکم، براساس ماده (۲۵) این قانون از حقوق اجتماعی محروم می‌کند». چنین شرطی در قوانین سایر کشورها دیده نمی‌شود. برای نمونه مطابق قانون جزای آلمان و فرانسه، چنانچه حتی کسی قبلاً مرتکب جرم شده باشد و سابقه کیفری نیز داشته باشد، دادگاه با ملاحظه و رعایت شرایط اعطا نهاد تعویق صدور حکم، می‌تواند قرار مذکور را حتی درباره مجرمان با سابقه اعمال کند. به بیان دیگر، مجرم

باسابقه کیفری مانند مجرم فاقد سابقه، حق استفاده را دارا می‌باشد (استفانی، لواسور و بولوک، ۱۳۷۷: ۸۵۷). بنابراین، این امر نشان می‌دهد قانونگذار ایرانی تا حد زیادی به تأمین دفاع اجتماعی نظر داشته است.

۳-۱-۲. نافرمانی از دستورهای دادگاه یا ارتکاب جرم جدید

نافرمانی از دستورهای دادگاه نیز ممکن است حاکی از خطرناکی مجرم باشد. در واقع در این حالت یا او اساساً به این الزامات و محدودیت‌ها اعتقادی ندارد یا باید مدت بیشتری تحت نظارت دادگاه باشد تا بتوان حالت خطرناکی وی را سرکوب کرد. در حالت نخست، صدور حکم مجازاتی که پیش‌تر به تعویق درآمده است و در حالت دوم، افزودن مدت زمانی که او باید تحت نظارت و کنترل باشد، می‌تواند مناسب‌ترین تصمیم دادگاه باشد. از این رو، در قسمت اخیر ماده (۴۴) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ آمده است: «دادگاه تنها برای یک‌بار می‌تواند تا نصف مدت مقرر در قرار اضافه کند و در صورت اصرار مجرم بر عدم تبعیت از دستورات دادگاه، قاضی مکلف است تا قرار تعویق صدور را لغو و نسبت به صدور حکم اقدام نماید». قسمت اخیر ماده یاد شده اشاره می‌دارد: «در صورت عدم اجرای دستورهای دادگاه قاضی می‌تواند برای یک‌بار تا نصف مدت مقرر در قرار، به مدت تعویق اضافه یا حکم محکومیت صادر کند».

ارتکاب جرم در مدت تعویق یکی از اسباب لغو تعویق صدور حکم است که در صورت عمدی بودن آن، بیش از مورد اخیر نشانگر وجود حالت خطرناک و در نتیجه تهدید احتمالی نظم جامعه به دلیل رفتارهای قابل پیش‌بینی اوست. در این زمینه قسمت نخست ماده (۴۴) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در مدت تعویق، در صورت ارتکاب جرم موجب حد، قصاص، جنایات عمدی موجب دیه یا تعزیر تا درجه هفت، دادگاه به لغو قرار تعویق اقدام و حکم محکومیت صادر می‌کند». بنابراین چنانچه مجرم در مدت تعویق، مرتکب هر جرمی غیر از جرم غیرعمدی موجب دیه و جرم تعزیری درجه هشت شود، دادگاه قرار تعویق وی را لغو خواهد کرد که بیش از هر چیز نشانگر توجه قانونگذار به تأمین امنیت جامعه از گذر سلب شرایط استحقاق، از چنین افرادی دارد. البته

باید اذعان داشت که نمی‌توان به صرف ارتکاب هر جرم عمدی (غیر از درجه هشت) از سوی بزهکار، بیان داشت که او دارای حالت خطرناک است. از این رو چنین محدودیت شدیدی را تنها می‌توان بر دغدغه قانونگذار بر تأمین امنیت جامعه حمل کرد.

۴-۱-۲. عدم بهره‌مندی پیشینی از نهادهای ارفاقی

به این ترتیب چنانچه دادگاه هنگام صدور قرار تعویق صدور حکم، از محکومیت‌های کیفری سابق بزهکار مطلع نباشد و بدون اطلاع از این سوابق مبادرت به صدور قرار کرده باشد و سپس احراز شود که وی سابقه کیفری دارد، دادگاه به محض آگاهی از این سوابق، باید نسبت به لغو قرار اقدام کند.^۱ به موجب ماده (۵۵) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲: «هرگاه پس از صدور قرار تعلیق، دادگاه احراز نماید که محکوم دارای سابقه محکومیت کیفری مؤثر یا محکومیت‌های قطعی دیگری بوده است که در میان آنها محکومیت تعلیقی وجود داشته و بدون توجه به آن اجرای مجازات معلق شده است، قرار تعلیق را لغو می‌کند ... حکم این ماده در مورد تعویق صدور حکم نیز جاری است». زیرا فردی که قرار تعویق وی الغاء شده و صدور حکم محکومیت وی اعمال شده است، دیگر مستحق ارفاق و اغماض نیست و تأسیسات حقوقی دیگری که مبتنی بر مسامحه است در حق وی کارایی ندارد؛ چرا

۱. در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که قرار تعویق صدور حکم ممکن است به عنوان «حق» یا «امتیاز» از طرف دادرس به مجرم اعطاء شود. چنانچه حق دانسته شود، در این صورت مقام تصمیم‌گیر «مکلف» است در صورت فراهم بودن شرایط استحقاق مجرم، زمینه اعطای آن را فراهم کند حتی اگر از سوی او درخواست نشده باشد یا بدان رضایت ندهد. اما اگر امتیاز و لطفی باشد که دستگاه قضایی به مجرم اعطاء می‌کند، در این صورت نه تنها منوط به درخواست است، بلکه قضات تکلیفی به اعطای آن ندارند. با توجه به عبارت «... دادگاه می‌تواند ...» در ماده (۴۰) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌توان دریافت که قرار تعویق صدور حکم از «اختیارات» دادگاه است. به این معنا که تعویق صدور حکم اصولاً حق بزهکار نیست، بلکه اختیاری در دست دادگاه است و در این مورد، دادگاه تکلیفی ندارد. ماده (۶۰-۱۳۲) قانون جزای فرانسه و ماده (۵۹) قانون جزای آلمان نیز صدور چنین قراری را از اختیارات دادگاه می‌داند. البته در برخی کشورها نظیر انگلستان صرف تشخیص دادگاه مبنی بر استحقاق مجرم کفایت نمی‌کند، بلکه رضایت خود او نیز شرط اساسی محسوب می‌شود و قاضی نمی‌تواند بدون توافق با مجرم، به چنین اقدامی دست زند (Tomas, 2008: 66). به نظر می‌رسد، با توجه به اینکه چنین تأسیس‌های ارفاقی حق متهم محسوب نمی‌شوند، رضایت یا عدم رضایت آنها فاقد تأثیر باشد.

که نه تنها فرد بزهدار نتوانسته جواب اعتماد دستگاه عدالت کیفری را پاسخ دهد بلکه این امر بازتاب‌دهنده حالت خطرناک اوست؛ زیرا با وجود چنین ارفاقی، باز هم مرتکب جرم شده است. بدین منظور دیگر وی لیاقت استفاده از چنین تأسیساتی را ندارد. در همین زمینه تبصره ماده (۴۴) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در صورت الغاء قرار تعویق و صدور حکم محکومیت، صدور قرار تعلیق اجرای مجازات ممنوع است».

۲-۲. جرم‌شناسی اصلاح و درمان و نهاد تعویق صدور حکم

مصالح خصوصی افراد که در حقوق کیفری توجه به آنها خیر عمومی را به دنبال دارد، یکی دیگر از ارکان ایجاد توازن میان مصالح گوناگون است. در این بین، مصالح شخص مرتکب جرم نیز یکی از این موارد است. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین جلوه‌های رویکرد انسانی به حقوق کیفری را باید رفتار انسان‌مدار با بزهدار و کوشش در مسیر اصلاح و بازپروری اجتماعی او دانست. اصلاح و درمان بزهدار عبارت است از: اجرای یک برنامه مداوای اخلاقی - روانی، با رعایت شرایط لازم برای تأمین امنیت جامعه، به منظور بهبود امکانات سازش‌پذیری او (نجفی ابرندآبادی و هاشمی‌بیگی، ۱۳۹۰: ۲۷۷).
واژه درمان به دلیل تداعی مفهوم مداوایی آن، مبهم است. به گفته ژوسی، متولیان دستگاه قضا، جرئت تنبیه کردن را ندارند، در صورتی که طریقه درمان را نیز نمی‌دانند (زینالی، ۱۳۸۹). حقوق بشر نیز درصدد مشخص کردن حدود اقدامات دولت در زمینه مبارزه با بزهداری است تا این امر به‌طور نامحدودی و به هر طریقی که مخالف با کرامت انسان است، اعمال نشود. اما این درمان، مشارکت پزشکی و مسئولان قضایی را ایجاب می‌کند. در واقع اصلاح، فرایندی فراتر از یک پاسخ کیفری صرف است. موفقیت اصلاح و تربیت، بسته به این است که آیا محکوم چیزی فراگرفته است یا خیر و یا طی محکومیت، بازپروری می‌شود یا خیر. به نظر «دی تولیو»، ابتدا روی فرد بزهدار مطالعه صورت می‌گیرد؛ سپس شخصیت و حالت خطرناک او ارزیابی و فرمولی مشخص می‌شود که برنامه اصلاح و درمان باید براساس آن اعمال شود و نهایتاً این برنامه‌ها اعمال و نتایج آن با هدف اخلاقی ارتقاء بزهدار به سطح یک فرد عادی، پیگیری می‌شود (همان).

اصلاح متضمن تغییر در روحیات، تشخیص بد بودن عمل انجام شده و تصمیمی صادقانه برای اصلاح زندگی آینده است. بنابراین، اصلاح مستلزم تغییر در نگرش اخلاقی مجرم است و برای این منظور اگر علاقه‌مند به اصلاح هستیم، مقتضی است به جای تحمیل مجازات صرف، به اقدامات آموزشی متوسل شویم (فلسفه مجازات). مطالعه دیدگاه‌های موجود درباره اصلاح و درمان مجرمان، نشانگر اختلاف برداشت درباره مفهوم «اصلاح» است. گاه اصلاح با تحول عمیق روح، فکر و احساس و نیز رفتار مجرم پیوند می‌خورد. «اصلاح متضمن تغییر در روحیات، تشخیص بد بودن عمل انجام شده و تصمیمی صادقانه برای زندگی آینده است. بنابراین اصلاح مستلزم تغییر در نگرش اخلاقی مجرم است». به این دلیل است که به «ریفرم» تعبیر می‌شود که البته امری آرمانی و ارزشی است. البته برخی با رؤیایی خواندن چنین امری (همان: ۲۹۰)، معتقدند که از اصلاح به مفهوم «بازپروری» که به مفهوم بازسازی اجتماعی مجرم است سخن گفته شود، پسندیده‌تر است. بازپروری در این معنا؛ استفاده از اقدامات و تدابیری است که مجرم به وضعیتی از رفتار اجتماعی مناسب و بهتر بازمی‌گردد؛ وضعیتی که فرد پیش از ارتکاب رفتار مجرمانه دارا بوده است. البته اگر فرد پیش از ارتکاب رفتار مجرمانه نیز از توانایی‌های اساسی لازم برای یک زندگی اجتماعی سالم بی‌بهره بوده است، در معرض فرایندی دیگر به نام «پرورش» قرار می‌گیرد. بازپروری و پرورش، هر دو تدابیری ویژه با ماهیتی آموزشی - تربیتی یا فنی و حرفه‌ای یا مذهبی است که بیشتر با محوریت حبس انجام می‌گیرد. اگر بازگرداندن فرد به جامعه، علاوه بر آموزش‌های یادشده نیازمند تدابیر درمانی از نوع پزشکی و روان‌پزشکی باشد، از اصطلاح «اصلاح و درمان» استفاده می‌شود.

شاید بتوان ادعا کرد که نهاد تعویق صدور حکم به مانند دیگر نهادهای ارفاقی نظیر آزادی مشروط یا تعلیق مجازات - و حتی بیش از آنها - در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی اصلاح و درمان وارد حقوق کیفری شد. در واقع هدف این بود که با توجه به اعمال تدابیر بازپرورانه روی شخص مجرم و نتیجه‌بخش بودن این تدابیر، با اعطای فرصتی دوباره به او از یکسو و تشویق به اصلاح رفتار خود و بازگشت به جامعه از سوی دیگر، مانع از تحمیل هزینه‌های اقتصادی و سیاسی بر دولت‌ها شود.

۱-۲-۲. تدابیر و دستورهای مساعد اصلاح و بازسازی

نگاهی گذرا به تدابیر (ماده (۴۲)) و دستورهایی (ماده (۴۳)) را که قانونگذار ذیل تعویق مراقبتی مطرح کرده است - که البته در برخی نهادهای ارفاقی دیگر نظیر تعلیق و آزادی مشروط نیز این الزامات مجری می‌باشد - به طور آشکار، توجه قانونگذار به اصلاح و درمان مجرم را نشان می‌دهند. هدف اولیه قانونگذار از الزام مرتکب به رعایت تدابیر و دستورهای دادگاه در تعویق مراقبتی آن است که مرتکب بتواند با انجام این تدابیر و دستورهای اصلاح شده و روند بازپروری او سرعت گیرد. البته اعمال این تدابیر را می‌توان بر توجه ویژه قانونگذار به حقوق جامعه و تأمین نظم عمومی نیز حمل کرد؛ زیرا در برخی از این دستورها، با مواردی مواجهیم که هدفی جز نظارت و کنترل بر شخص مجرم (آقای جنت مکان، ۱۳۹۰: ۳۳۴)، به منظور جلوگیری از ارتکاب جرم و نیز دفع حالت خطرناک وی، دنبال نمی‌شود. بنابراین، برخی از این الزامات همزمان دو هدف را پیگیری می‌کنند به این صورت که در آنها، هم نیل به اصلاح و بازپروری مجرم لحاظ شده است و هم دفع حالت خطرناک و حمایت از جامعه. چراکه یکی از کلیدواژگان اصلی جرم‌شناسی اصلاح و درمان، مفهوم «حالت خطرناک» است به گونه‌ای که چنانچه این مفهوم درباره مجرم صادق نباشد، نمی‌توان از اصلاح و درمان سخن گفت. البته در برخی از این دستورها به مواردی برخورد می‌کنیم که هدفی اصلاح و درمان دنبال نمی‌شود.

براساس بند «ب» ماده (۴۰) قانون مذکور یکی از شرایط اعطای قرار تعویق، «پیش‌بینی اصلاح مرتکب» است. در واقع دادرس باید به این اقناع وجدانی نائل آید که حالات و رفتار مجرم نشانگر آن است که نه تنها دیگر مرتکب جرم نمی‌شود بلکه انتظار دارد رفتارهای ناشایست او در مدت تعویق اصلاح شده و به آغوش جامعه بازگردد. این بند بیش از هر چیز، دغدغه قانونگذار مبنی بر اصلاح و بازسازی مجرم را نشان می‌دهد.

۲-۲-۲. توجه به انگاره‌های جرم‌شناسی تعامل‌گرا در اصلاح و بازسازی

اما یکی از ملاحظات جرم‌شناختی - جامعه‌شناختی بارزی که در نهاد تعویق صدور حکم مدنظر قرار گرفته است، انعکاس انگاره‌های «جرم‌شناسی تعامل‌گرا»^۱ به ویژه مفاهیم

«برچسب‌زنی»^۱ و «لکه‌دار ساختن»^۲ اجتماعی است. جرم‌شناسی تعامل‌گرا به تعامل موجود میان فرد و جامعه می‌پردازد و در شکل‌گیری رفتار افراد، ارزش زیادی برای جامعه قائل است. در نظریه برچسب‌زنی، قانون به سود کسانی دانسته می‌شود که قدرت اجتماعی و اقتصادی را در دست دارند و همین امر به زیان طبقات محروم جامعه و اقلیت‌هاست؛ زیرا وقتی صاحبان قدرت (مانند قضات، والدین، پلیس، معلمان و ...) تصمیم بگیرند، می‌توانند به شخصی برچسب مجرم بزنند و او را به صورت مجرم درآورند (دادستان، ۱۳۸۹: ۱۹).

پس از آنکه شخصی از سوی جامعه برچسب خورد و آن را پذیرفت، براساس آن، تصویر شخصی خویش را تغییر می‌دهد و خودانگاره مجرمانه در وی شکل می‌گیرد (ویلیامز و مک‌شین، ۱۳۸۳: ۱۵۸). پس از قبول این خودانگاره مجرمانه، ممکن است شخص برای مطابقت هرچه بیشتر با این نقش، به سوی نقش‌های مجرمانه بیشتری سوق داده شود. برای نمونه ممکن است شخص با رهایی از زندان به دلیل محکومیت کیفری، نتواند کار مشروعی به دست آورد و برای بقای حیات دوباره به ارتکاب جرم دست زند که این خود منجر به آن می‌شود که با افراد دیگری که مانند خود برچسب خورده‌اند، معاشرت کنند (ولد، برنارد و اسنیس، ۱۳۹۰: ۳۰۳). چنانچه فرایند انحراف ثانویه - زمانی رخ می‌دهد که جامعه و به طور ویژه متولیان عدالت کیفری فرد را مجرم خطاب می‌کند و وی آگاهانه یا ناآگاهانه تصویر جدید از خود می‌سازد و رفتار مناسب با آن را پی می‌گیرد - در فرد شکل گیرد، روند اصلاح و بازسازی وی با وقفه و دشواری همراه می‌شود.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، مشخص می‌شود که تا چه اندازه‌ای تصمیمات کارگزاران عدالت کیفری می‌تواند در آینده افراد جامعه مؤثر باشد و این امر زمانی حساس‌تر می‌شود که پای یک طفل در میان باشد. چنانکه متخصصان اصلاح و درمان و مددکاران اجتماعی - روانی به ویژه در برنامه‌های اصلاحی - تربیتی کودکان، بر این مهم تأکید دارند که او را مجرم خطاب نکنید، از جرم او سؤال نکنید و او را به دلیل جرم‌اش سرزنش نکنید؛ زیرا ابهت جرم و مجازات در نظر آنان می‌شکند و تصویر ذهنی آنها از

خود، بیش از آنکه سازگار و همنویانه تلقی شود، ناسازگار و منحرفانه پنداشته می‌شود. بنابراین، نهاد تعویق صدور حکم برخلاف نهاد تعلیق اجرای مجازات از مجرم خطاب کردن بزهدار توسط جامعه، ممانعت به عمل می‌آورد؛ زیرا در تعلیق اجرای مجازات، فرد مجرم و محکوم است و تنها مجازات وی به حالت تعلیق درآمده است درحالی که در تعویق صدور حکم، اصلاً حکم محکومیتی صادر نشده است تا جامعه بتواند فرد خاطی را مجرم قلمداد کند.

۳. یافته‌های بزه‌دیده‌شناسانه و نهاد تعویق صدور حکم

نظریه مصالح و ایجاد توازن میان مصالح مختلف در نهاد تعویق صدور حکم بدون توجه به رکن دیگر معادله جرم؛ یعنی شخص قربانی امکان‌پذیر نیست. همان‌طور که اشاره شد، تا چند دهه پیش، تمرکز اصلی مطالعات علوم جنایی بر مجرم معطوف بود. براین اساس، در آیین دادرسی کیفری نیز به‌عنوان یکی از حوزه‌های اصلی علوم جنایی، حقوق متهم در فرایند کیفری مورد توجه ویژه قرار می‌گرفت و کنشگر دیگر واقعه جنایی؛ یعنی بزه‌دیده آن‌چنان در کانون توجهات قرار نداشت. در این برهه، تلاش‌های جهان‌شمولی صورت پذیرفت تا بتواند معیارهای دادرسی عادلانه را نسبت به متهم در پرتو موازین حقوق بشر، عملی سازد. در این میان سازمان‌های بین‌المللی همانند سازمان ملل متحد و دیوان اروپایی حقوق بشر، بیش از هر دولت و سازمانی سهم بسزایی در این امر داشتند. رعایت دادرسی عادلانه به سخن ساده عبارت است از: «دادرسی از رهگذر دادگاهی بی‌طرف و ناوابسته و سازگار با آیین دادرسی قانونمند که به‌ویژه در دادرسی‌های کیفری بر پایه احترام به حقوق بنیادی و قانونی متهم دوجندان می‌یابد. نوع دادگاه و چگونگی تشکیل آن (با تأکید بر علنی بودن رسیدگی‌ها)، نوع دادرسی و شیوه برگزاری و اداره آن (به‌ویژه در رسیدگی به اتهام یا اتهام‌های فرد)، چگونگی برگزیدن دادرسان و شرایط و ویژگی‌های آنان (با تأکید بر اصل استقلال و بی‌طرفی) و نیز امکاناتی که متهم برای دفاع از خود نیاز دارد (از جمله داشتن وکیل)، همگی از سرفصل‌های مهم دادرسی عادلانه‌اند. بدین سان حق دادرسی عادلانه - به‌منزله یک هنجار شناخته شده بین‌المللی در زمینه حقوق بشر از افراد در

برابر محروم کردن یا محدود ساختن حقوق و آزادی‌های بنیادی‌شان حمایت می‌کند» (رایجیان اصلی، ۱۳۸۵: ۱۴۲-۱۴۱). از دیدگاه عدالت جنایی این حق عبارت است از: «به رسمیت شناختن حقوقی برای متهم (به زبان آیین دادرسی کیفری) یا بزهکار (به زبان جرم‌شناسانه) و نیز پیش‌بینی تضمین‌هایی برای رعایت آنها که پس از رخداد جرم از زمان دستگیری او آغاز شده و تا صدور حکم قطعی و اجرای آن درباره وی ادامه می‌یابند» (همان: ۱۴۲).

بی‌توجهی به بزه‌دیده از این دیدگاه ناشی می‌شد که چون دولت و حاکمیت علیه متهم و به طرفیت جامعه و قربانی جرم دادخواهی می‌کند، ضرورتی برای پیش‌بینی حقوقی مشابه برای بزه‌دیده وجود ندارد. باین حال از اواسط سده بیستم، در مطالعات جرم‌شناسی حضور بزه‌دیده پررنگ شد و شخصیت بزه‌دیده و خصوصیات مختلف این کششگر رویداد مجرمانه و به‌ویژه تأثیر او در تکوین جرم، مورد توجه قرار گرفت (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۱: ۱۱). تحت تأثیر فعالیت‌های جنبش‌های حقوق مدنی در دهه ۷۰ میلادی، توجه به حقوق و نیازهای گروه‌های مختلف اهمیت یافت (Viano, 1987 : 440). در این میان گروه‌های طرفدار حقوق زنان با این استدلال که در اثر توجه بیش از اندازه به حقوق متهم، حقوق فعال دیگر واقعه جنایی؛ یعنی بزه‌دیده به فراموشی سپرده شده است (Smith, 1988: 21)، بر ضرورت توجه و شناسایی حقوق بزه‌دیدگان تأکید کردند (Alexander, 1992: 276). با گسترش جنبش‌های مذکور، جریان حرکت حمایت از بزه‌دیدگان و شناسایی حقوق بایسته آنان شتاب بیشتری گرفت. در این راستا، گروه‌های متنوعی برای ارائه کمک‌های مختلف شکل گرفتند که بزه‌دیدگان پس از واقعه جنایی به آنها نیازمندند. ارائه کمک‌های روانی و پزشکی و دیگر خدماتی که بزه‌دیدگان به آنها نیاز دارند از جمله مهم‌ترین این خدمات بودند. در این میان و در راستای کمک به حذف خاطره بزه‌دیدگی و بازگشت بزه‌دیده به حالت قبل از وقوع جرم، این واقعیت که بزه‌دیدگان افزون بر دردهای وارده در اثر وقوع جرم، در برخی موارد در اثر عملکرد نامناسب کارگزاران نظام عدالت کیفری آسیب‌های شدیدی را متحمل می‌شوند، مورد توجه قرار گرفت.

در برخی موارد، آثار آسیب‌های اخیر شدیدتر و ماندگارتر از واقعه جنایی است.

بزه‌دیده‌ای که نظام عدالت کیفری را پناهگاهی برای شناسایی حقوق خود و به رسمیت شناختن بزه‌دیدگی خود می‌پندارد، چنانچه پس از دادخواهی، به هدف مورد نظر خود دست نیابد، چه بسا به عملکرد نظام عدالت کیفری بدبین شود. این امر می‌تواند آلام ناشی از بزه‌دیدگی را تشدید کند. این نوع بزه‌دیدگی به‌عنوان «بزه‌دیدگی ثانویه»^۱ شناخته شد. تحت تأثیر این یافته جرم‌شناختی و در جهت پرهیز از آثار و تبعات منفی آن، به تدریج سازوکارهای حقوقی (به‌ویژه در حقوق کیفری شکلی) در جهت رعایت حقوق بزه‌دیده در نظر گرفته شد و مفاهیمی مانند دسترسی به عدالت و رفتار منصفانه که ناظر به حقوق بزه‌دیده بود، پدیدار گشت (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۱: ۱۴۳). بی‌تردید در کنار واقعیت علمی مذکور، رشد و گسترش رعایت معیارهای حقوق بشر در سطح جهانی و منطقه‌ای در شکل‌گیری این سازوکارها مؤثر بوده است.

یکی از حقوق مهم بزه‌دیدگان در فرایند کیفری؛ توجه به جبران خسارات وارده به ایشان در مرحله صدور حکم، تعیین مجازات و اجرای آن است. قانونگذار در نهاد تعویق صدور حکم، این امر را به صراحت لحاظ کرده و ذیل بند «پ» ماده (۴۰) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، «جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران» را شرط بر خورداری مجرم از این امتیاز قانونی دانسته است. منظور از عبارت «برقراری ترتیبات جبران آن» نیز، این است که مثلاً خود یا دیگری متعهد شوند که ضرر و زیان و خسارت وارده را خواهند پرداخت. قانونگذار با لحاظ کردن این بند، به نوعی آنچه را که در بند «ج» ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی به آن اشاره شد را تکرار کرده است.

بنابراین، هرگونه کوشش و اقدام مجرم به قصد جبران ضرر و زیان (مادی و روانی) و تقلیل آثار جرم چه در اثنای جرم و چه پس از آن و نیز جبران زیان ناشی از جرم، می‌تواند مجرم را مستحق برخورداری از این ارفاق کند؛ زیرا جبران ضرر و زیان ناشی از جرم، نشانه‌ای از تنبّه مجرم به حساب می‌آید و کسی که پشیمان شده و درصدد جبران خسارت نیز برآمده، شایسته اغماض و تسامح خواهد بود. پس هم نظر اصلاحی - تربیتی قانونگذار تأمین می‌شود و هم بزه‌دیده به حق خود می‌رسد.

افزون بر این، دستورهای مذکور در تعویق مراقبتی نیز از توجه ویژه قانونگذار به حقوق بزه‌دیده پرده برمی‌دارد؛ زیرا در برخی از این دستورها به مواردی برخورد می‌کنیم که به مصلحت بزه‌دیده و حمایت از او، نگاه پررنگی شده است. از جمله می‌توان به دستور دادگاه مبنی بر خودداری از ارتباط با بزه‌دیده براساس بند «ج» ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی اشاره کرد.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی نهاد تعویق صدور حکم و بررسی آن در پرتو نظریه مهندسی اجتماعی نشان می‌دهد که قانونگذار کیفری ایران در چارچوب این نظریه تلاش کرده است تا در پذیرش این نهاد نوظهور به مصالح گوناگون و بازیگران اصلی معادله جرم توجه کند. قانونگذار در پذیرش نهاد تعویق صدور حکم در حقوق کیفری ایران، از سه رویکرد جرم‌شناختی در چارچوب این نظریه متأثر شده است. توجه به حقوق جامعه و تأمین نظم و امنیت عمومی سبب شده است که قانونگذار اعطای قرار تعویق صدور حکم را تنها در جرائم کم‌اهمیت (جرائم تعزیری درجه شش تا هشت) به مصلحت جامعه بداند. حتی با وجود چنین شرطی، چنانچه مجرم دارای حالات خطرناکی نظیر وجود سابقه کیفری مؤثر (بند «ت» ماده (۴۰)) و یا بهره‌مندی پیشینی از نهادهای ارفاقی (ماده ۵۵) باشد، دادرس مجاز به اعطای چنین امتیازی نیست. مجرم همچنین می‌تواند در حین مدت تعویق با ارتکاب جرم جدید (صدر ماده (۴۴)) یا عدم پایبندی به دستورها و تدابیر دادگاه (قسمت اخیر ماده (۴۴)) نیز حالات خطرناکی از خود بروز دهد که ممکن است قرار اعطایی لغو و حکم به محکومیت وی داده شود. تمامی موارد اشاره شده، بیش از هر چیز نشانگر توجه قانونگذار به تأمین امنیت جامعه از گذر سلب شرایط استحقاق از چنین افرادی است.

تدابیری و دستورهایی که به ترتیب در ذیل مواد (۴۲) و (۴۳) قانون مجازات اسلامی آمده است، حاکی از این مهم است که قانونگذار ضمن توجه به نظارت و کنترل بر مجرم در دوره تعویق مراقبتی، اهداف اصلاحی و تربیتی را نیز پیگیری می‌کند. چنانکه در برخی از این دستورها، به مواردی برخورد می‌کنیم که هدفی جز اصلاح و درمان مجرم دنبال نمی‌شود.

نکته مهم در خصوص این نهاد ارفاقی آن است که برخلاف دیگر تأسیسات مساعد به حال مجرمان (نظیر تعلیق مجازات، آزادی مشروط و ...)، برچسب مجرمانه بر پیشانی متهم نقش نمی‌بندد. در واقع فلسفه اولیه پیدایش نهاد تعویق صدور حکم آن است که مرتکب از سوی جامعه «مجرم» خطاب نشود تا روند اصلاحی - تربیتی او - به ویژه کودکان و نوجوانان - با شتاب بیشتری پیگیری شود.

سرانجام، در خصوص رویکرد سوم باید گفت، هرچند جبران خسارات بزه‌دیده به‌عنوان یکی از شرایط اعطای تعویق (بند «پ» ماده (۴۰)) ذکر شده است اما اختیار احراز این شرط تا حدود زیادی به تشخیص دادگاه واگذار شده است که در مواقعی می‌تواند منافع بزه‌دیده را با خطر مواجه سازد. پیش‌بینی تعویق صدور حکم همراه با دستورهای مذکور در مواد (۴۲) و (۴۳) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز از توجه ویژه قانونگذار به حقوق بزه‌دیده دارد چراکه در برخی از این دستورها به مواردی برخورد می‌کنیم که قانونگذار به دنبال حمایت از بزه‌دیده است. از جمله می‌توان به دستور دادگاه مبنی بر خودداری از ارتباط با بزه‌دیده براساس بند «ج» ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ اشاره کرد.

منابع و مأخذ

۱. آقایی جنت‌مکان، حسین (۱۳۹۰). حقوق کیفری عمومی (براساس لایحه مجازات اسلامی)، جلد دوم، چاپ نخست، تهران، جنگل جاودانه.
۲. آنسل، مارک (۱۳۷۵). دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
۳. استفانی، گاستون، ژرژ لواسور و برنارد بولوک (۱۳۷۷). حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، جلد دوم، چاپ نخست، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
۴. بابایی، ایرج (۱۳۸۶). «مبانی نظری رویکرد تحلیل اقتصادی حقوق»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۳.
۵. بوهلاندر، مایکل (۱۳۸۹). قانون مجازات آلمان، ترجمه اصلی عباسی، چاپ نخست، تهران، مجلد.
۶. توجهی، عبدالعلی و حسین محمد کوره‌پز (۱۳۹۲). «درآمدی بر نهاد تعویق صدور حکم در حقوق ایران، آلمان و فرانسه»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ش ۵.
۷. جمشیدی، علیرضا (۱۳۸۲). «گفتمان سیاست جنائی در لایحه قضائی قانون تشکیل دادگاه اطفال و نوجوانان»، مجله حقوق و قضایی دادگستری، ش ۴۵.
۸. خالقی، ابوالفتح و سیدحمید شاهچراغ (۱۳۹۳). «تحلیل اقتصادی حقوق کیفری براساس نظریه‌های همسو با عمل‌گرایی حقوقی»، دو فصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری، ش ۷.
۹. دادستان، پریخ (۱۳۸۹). روانشناسی جنائی، چاپ هفتم، تهران، سمت.
۱۰. دوگلاس، گیلیان (۱۳۸۳). «حق کودک بر خطاکاری: مسئولیت کیفری و صغیر نابالغ، ترجمه و تلخیص نسرتین مهرا، مجله الهیات و حقوق، ش ۱۳.
۱۱. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۵). «تحول حقوق جهانی بزه‌دیدگان بر پایه اصل هم‌ترازی حقوق بزه‌دیده و متهم در بستر دادرسی عادلانه»، مجله حقوقی دادگستری، ش ۵۶-۵۷.
۱۲. زینالی، امیرحمزه (۱۳۸۹). «رویکرد جرم‌شناختی به نهاد آزادی مشروط»، در مجموعه مقالات صد مقاله صد وکیل، انتشارات کانون وکلای دادگستری مرکز.
۱۳. شاهچراغ، سیدحمید (۱۳۹۳). «بررسی تأثیر نظریه عمل‌گرایی حقوقی بر فرایند تصمیم‌گیری کیفری»، پایان‌نامه دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه قم.

۱۴. صانعی، پرویز (۱۳۸۱). *حقوق و اجتماع*، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۵. غلامی، حسین (۱۳۸۲). «تکرار جرم به عنوان حرفه مجرمانه»، فصلنامه حقوق، ش ۶۲.
۱۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *فلسفه حقوق*، جلد اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۷. کوشا، جعفر و باقر شاملو (۱۳۷۶). «نوآوری‌های قانون جدید جزایی فرانسه (مصوب ۱۹۹۲)»، *مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی*، ش ۲۰-۱۹.
۱۸. گسن، ریموند (۱۳۷۹). *جرم‌شناسی کاربردی*، ترجمه مهدی کی‌نیا، چاپ نخست، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۱۹. لوترمی، لورانس (۱۳۸۷). *بایسته‌های حقوق کیفری عمومی فرانسه*، ترجمه محمود روح‌الامینی، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
۲۰. مؤذن‌زادگان، حسنعلی و حسین محمدکوره‌پز (۱۳۹۵). «ضمانت‌های اجرایی نقض حقوق شهروندی در فرایند تحقیقات پلیسی»، دو فصلنامه *آموزه‌های حقوق کیفری*، ش ۱۱.
۲۱. نجفی ابرند آبادی، علی حسین و حمید هاشم بیگی (۱۳۹۰). *دانشنامه جرم‌شناسی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۲۲. نجفی ابرند آبادی، علی حسین (۱۳۸۱). *از حقوق کیفری بزه‌دیده‌مدار تا عدالت ترمیمی*، چاپ اول، دیپاچه در: *بزه‌دیده در فرایند کیفری*، نوشته: مهرداد رایجیان اصلی، تهران، انتشارات خط سوم.
۲۳. ولد، جرج، توماس برنارد و جفری اسنیپس (۱۳۹۰). *جرم‌شناسی نظری*، ترجمه علی شجاعی، چاپ چهارم، تهران، سمت.
۲۴. ویلیامز، فرانک پی و ماری لین دی مک شین (۱۳۸۳). *نظریه‌های جرم‌شناسی*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، چاپ نخست، تهران، میزان.
25. Alexander, Rudolph (1992). "Victims' rights and the Son of Sam Law: Implications for Free Speech and Research on Offenders", *Criminal Justice Policy Review*, Vol. 6.
26. Bodenheimer, Edgar (1974). *Jurisprudence: The Philosophy and Method of the Law*, Harvard University Press (Review Edition).
27. Duxbury, Neil (1995). *Patterns of American Jurisprudence*, Oxford University Press.
28. Freeman, Michael and Dennis Lord Lloyd of Hampstead (1985). *Lloyd's Introduction to Jurisprudence*, London, Stevens Carswell.
29. Grant, William (1988). *Sentence Deferred-useful Psychiatric Recommendation*,

Psychiatric Bulletin.

30. Posner, Richard (1990). *The Problems of Jurisprudence*. Cambridge, Mass, Harvard University Press.
31. _____ (1987). "The Decline of Law as an Autonomous Discipline: 1962-1987", *Harvard Law Review*, Vol. 100.
32. Pound, Roscoe (1912). "The Scope and Purpose of Sociological Jurisprudence", *Harvard Law Review*, Vol. 25, No. 2.
33. Smith, B. L. (1988). "Victims and Victims' Rights Activists: Attitudes Toward Criminal Justice Officials and Victim-related Issues", *Criminal Justice Review*, Vol. 13, No. 21.
34. Tomas, David (2008). *Sentencing Referecer*, London, Seet & Maxwell.
35. Viano, E. (1987). Victims' Rights and the Constitution: Reflections on a Bicentennial, *Crime and Delinquency*, Vol. 33, No. 4.

